

تناوب مکانی در افعال گذاشتنی زبان فارسی: رویکردی نقشگرا

زهرا قانع (دانشجوی دکتری زبان شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)^۱

دکتر والی رضایی (دانشیار زبان شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسئول)^۲

چکیده

افعال گذاشتنی زیادی در زبان فارسی دارای تناوب مکانی هستند. تناوب مکانی رابطه بین دو ساخت نحوی از یک فعل سه ظرفیتی است که در آن مشارکت‌کنندگان- موضوع مکان و موضوع انتقالی- در هر یک از ساخت‌های نحوی به شکلی متفاوت ظهور می‌یابند. این جستار به هدف بررسی این مسأله از دیدگاه دستور نقش و ارجاع تدوین شده است و ضمن مقایسه این ساخت در زبان انگلیسی و فارسی، تحلیلی از آن بر اساس فرانش‌های معنایی ارائه می‌دهد. در این راستا، شواهد زبانی مشتمل بر مواردی از تناوب مکانی افعال گذاشتنی از برنامه‌های تلویزیونی، متن سخنرانی‌ها، رمان‌ها و گفت‌گوها از گونه‌ی گفتاری فارسی معیار و یا هر منبع دیگری که داده‌های واقعی زبان فارسی را فراهم آورد، جمع‌آوری و در چارچوب دستور نقش و ارجاع بررسی شدند. بدین منظور، ساخت منطقی جملات با توجه به نوع عمل مشخص و فرانش معنایی اثرپذیر با توجه به سلسله مراتب اعطای فرانش‌های اثرگذار- اثرپذیر تعیین شد. نتایج نشان می‌دهد که ساخت تناوب مکانی به آن صورت که در زبان انگلیسی وجود دارد، در همه‌ی ساخت‌های موجود در زبان فارسی دیده نمی‌شود؛ به گونه‌ای که برخی از ساخت‌های تناوب مکانی در زبان فارسی تناوب مفعول مستقیم/ غیرمستقیم و برخی دیگر، تناوب مفعول اولیه/ ثانویه هستند. در تبیین این ساخت در دستور نقش و ارجاع نیز باید عنوان کرد که در مورد افعال غیرانضمامی، انتخاب نشان‌دار موضوع مکان به عنوان فرانش اثرپذیر منجر به ایجاد ساخت معکوس در تناوب مکانی شده‌است؛ در مورد افعال انضمامی نیز، با توجه به تبدیل شدن یک ساخت سه

ظرفیتی به ساخت دو ظرفیتی، تنها یک گزینه برای انتخاب به عنوان اثرپذیر وجود دارد و آن موضوع مکان است.
کلیدواژه‌ها: تناوب مکانی، دستورنقش وارجاع، موضوع مکانی، موضوع انتقالی، ساخت مستقیم، ساخت معکوس

۱. مقدمه

یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در زبان‌شناسی «تناوب مکانی»^۱ است که رابطه‌ی بین دو ساخت نحوی از یک فعل سه ظرفیتی است و در آن مشارکت‌کنندگان^۲ در هر یک از آن ساخت‌های نحوی به شکلی متفاوت ظاهر می‌شوند. روشن (۱۳۷۷) فعل‌های تناوب مکانی را به دو دسته‌ی فعل‌های گذاشتنی^۳ و برداشتنی^۴ تقسیم می‌کند و در این مقاله صرفاً به بحث در مورد افعال گذاشتنی می‌پردازیم. این فعل‌ها ناظر بر قرار دادن اشیاء و مواد در داخل یک ظرف یا بر روی یک سطح هستند و دارای سه موضوع شامل اثرگذار، موضوع مکان^۵ و موضوع کنش‌رو^۶ یا انتقالی هستند. در دستور نقش و ارجاع، این فعل‌ها دارای دو موضوع فرانقشی^۷ و یک موضوع غیرفرانقشی^۸ هستند. موضوع فرانقش اول همان X در ساخت منطقی است^۹ که به صورت فاعل ظاهر شده و مطابقه فعل را رقم می‌زند. فرانقش دوم در شکل بی‌نشان، موضوعی است که تغییر مکان می‌دهد و به عبارتی همان کنش‌رو است که تفاوتش با کنش‌پذیر^{۱۰} در این است که تغییرحالتی در آن در نتیجه رخداد عمل حاصل نمی‌شود.
 اما موضوع غیرفرانقش که با حرف اضافه همراه می‌شود، مکانی است که کنش‌رو در نتیجه رخداد عمل به آن‌جا منتقل می‌شود. تناوب مکانی در زبان فارسی همانند زبان انگلیسی دو

1. locative alternation
2. participants
3. putting verbs
4. removing verbs
5. location
6. theme
7. macrorole argument
8. non-macrorole argument

۹. در بخش ۱، ۳ به اختصار به توضیح ساخت منطقی خواهیم پرداخت.

10. patient

صورت نحوی تظاهر می‌یابد: گونه مکانی و گونه مفعولی. به منظور تبیین بیشتر، مثالی از زبان انگلیسی و معادل آن در فارسی ارائه می‌گردد.

a) He loaded the hay on the van.

b) He loaded the van with hay.

الف. کارگرها میوه را توی کامیون بار زدند. (مفعول مستقیم: کنش‌رو ← گونه مکانی ~ ساخت مستقیم)

ب. کارگرها کامیون رو میوه بار زدند. (مفعول مستقیم: مکان ← گونه مفعولی ~ ساخت معکوس)

مقایسه نمونه‌های (۱) و (۲) نشان می‌دهد که ساخت تناوب مکانی به شکلی که در زبان انگلیسی وجود دارد در زبان فارسی به وفور قابل رؤیت نیست؛^۱ زیرا در نمونه‌های زبان انگلیسی، یکی از مشارکت‌کنندگان بی‌واسطه بعد از فعل و دیگری به واسطه‌ی حرف اضافه ظاهر می‌شود. در جمله‌ی اول، موضوع مکان موضوع حرف اضافه‌ی^۲ و موضوع انتقالی (کنش‌رو) مفعول مستقیم است، اما در جمله دوم، نقش نحوی دو موضوع جابه‌جا می‌گردد، به بیان دیگر، موضوع مکان مفعول مستقیم و موضوع انتقالی موضوع حرف اضافه‌ای است. از این رو، به ساخت نحوی جمله اول، «ساخت مستقیم^۳» و به ساخت جمله دوم، «ساخت معکوس^۴» می‌گویند. (کایلوایت، ۲۰۰۸)

اما در بیشتر گونه‌های مکانی در زبان فارسی، موضوع انتقالی به صورت گروه اسمی همراه با «را» و موضوع مکان به صورت مفعول گروه حرف اضافه ظاهر می‌شود؛ در گونه مفعولی نیز، موضوع مکان به صورت گروه اسمی همراه با «را» و موضوع انتقالی به صورت یک گروه اسمی بی‌نشان قبل از فعل ظاهر می‌شوند (کریمی دوستان و صفری، ۱۳۹۰: ۸۴)

سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که اگر نمونه (۲-ب) را صورتی از تناوب در نظر بگیریم، «کامیون» و «میوه» به لحاظ دستوری چه نقشی دارند؟ اگر اسم اول مفعول مستقیم است پس اسم دوم چیست؟ آیا مفعول منضم شده به فعل است؟ البته، در آن صورت دیگر با

۱. نمونه‌هایی چون «پاهای عیسی را با پماد مالید» و «پماد را به پاهای عیسی مالید» نیز در زبان فارسی وجود دارد.

2. oblique
3. straight construction
4. inverted construction

محمولی سه ظرفیتی مواجه نیستیم. آیا مفعول مستقیمی است که بدون «را» همراه شده است؟ در این صورت نیز سؤال دیگری پیش می‌آید: آیا می‌توان برای یک جمله دو مفعول مستقیم در نظر گرفت که یکی با «را» (کامیون) و دیگری بدون «را» (میوه) ظاهر شده است؟! به منظور پاسخگویی به این سؤالات، معرفی مفعول اولیه و ثانویه در بخش (۴-۲) و بحث انضمام فعل در بخش (۴-۳) ضروری می‌نماید. همچنین، از آنجا که در این مقاله تمرکز بر دستور نقش و ارجاع است، وضعیت تناوب مکانی افعال گذاشتنی در زبان فارسی و تبیین آن در قالب این نظریه را بررسی خواهیم کرد.

بدین منظور، شواهد زبانی مشتمل بر مواردی از تناوب افعال گذاشتنی از برنامه‌های تلویزیونی، روزنامه‌ها، متن سخنرانی‌ها، رمان‌ها و مکالمات از گونه‌ی گفتاری فارسی معیار و یا هر منبع دیگری که داده‌های واقعی زبان فارسی را فراهم آورد، جمع‌آوری شده و بررسی می‌شوند.

در ادامه، پس از ارائه پیشینه، دستور نقش و ارجاع به اجمال توضیح داده می‌شود و مفاهیمی چون ساخت منطقی^۱ و فرانش‌های معنایی^۲ تبیین می‌گردند. سپس، با استناد به نظر درایر (۱۹۸۶) نقش موضوع انتقالی در گونه معکوس تعیین می‌شود. در بخش دوم، به تبیین تناوب مکانی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع پرداخته می‌شود و دو راهکار ارائه می‌شود. در رویکرد اول (رویکرد واژگانی)، ساخت منطقی جملات مشخص و نمود نحوی موضوعات تعیین می‌شود، و تفاوت معنایی ممکن را به عنوان بخش نتیجه در صورت ساخت منطقی دخیل می‌کند. در رویکرد دوم (رویکرد غیرواژگانی)، نیز ساخت منطقی دو جمله مورد نظر ارائه می‌شود، با این تفاوت که ساخت معکوس نشاندار در نظر گرفته می‌شود. در این رویکرد، معلوم می‌شود که ساخت معکوس از ساخت مستقیم با اعمال قانون خاصی در دستور نقش و ارجاع به نام «قاعده‌ی انتخاب نشاندار اثرپذیر^۳» به وجود می‌آید. اما این قاعده همیشه پاسخ‌گو نیست و در مواردی توجه به بحث انضمام ضروری می‌نماید.

-
1. logical structure
 2. s macroroles
 3. marked-undergoer-choice-rule

۲. پیشینه مطالعات

تناوب مکانی در زبان‌های مختلف از جمله زبان فارسی مورد توجه زبان‌شناسان بسیاری واقع شده است. گروهی از زبان‌شناسان (فیلمور، ۱۹۶۸؛ اندرسون، ۱۹۷۷؛ دوتی، ۲۰۰۰؛ بیورز، ۲۰۱۰) با رویکرد کلی / جزئی^۱ به بررسی این موضوع می‌پردازند که بر اساس آن خوانش کلی یا جزئی موضوعات غیرفاعلی را مهمترین پیامد تناوب مکانی می‌دانند. لازار (۱۹۸۲) و روشن (۱۳۷۷) با بررسی تناوب مکانی در زبان فارسی ادعا می‌کنند که تظاهر موضوع مکان به صورت گروه اسمی همرا با «را» الزاماً به معنای خوانش کلی موضوع مکان است. اما، کریمی دوستان و صفری (۱۳۹۰) پس از بررسی خوانش کلی / جزئی در تناوب مکانی فارسی به این نتیجه رسیدند که موضوع مکان آن‌گاه که به صورت گروه اسمی بیان می‌شود مفهوم بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتن توسط رویداد را انتقال می‌دهد، و موضوع انتقالی نیز چنانچه همراه با «را» به کار رود می‌تواند خوانش کلی یا جزئی داشته باشد و عدم حضور «را» امکان خوانش کلی را در مورد موضوع انتقالی اسم جنس از بین می‌برد. صفری (۱۳۹۵) نیز به تحلیل تناوب مکانی در زبان فارسی در چارچوب دستور ساخت-مند و رویکرد کاربرد-بنیان پرداخته و با توجه به معنای افعال نشان داده که گونه‌ی انتقالی - مفعول با چارچوب معنایی تغییر مکان و گونه‌ی مکان-مفعول با چارچوب معنایی پوشاندن / پر کردن در ارتباط است. همچنین، بواس^۲ (۲۰۰۹) با تلفیق رویکرد واژگانی و ساخت‌مند و لفوت^۳ (۲۰۰۶) با تلفیق رویکرد نقش‌گرا و شناختی به بررسی تناوب مکانی پرداخته‌اند. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در دستور نقش و ارجاع نیز، ون‌ولین و لاپولا (۱۹۹۷) و ون‌ولین (۲۰۰۵، ۲۰۰۷) که پیشگامان نظریه مورد نظر هستند، بحث تناوب را اساساً در مورد زبان انگلیسی مطرح کرده‌اند و به تبیین آن در نظریه مذکور می‌پردازند. همچنین، کایلوایت (۲۰۰۸) به بررسی تناوب مکانی در زبان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی در چارچوب دستور نقش و ارجاع پرداخته است و آن را تأیید می‌کند. وی معتقد است که ساخت معکوس در این زبان‌ها حاصل انتخاب نشاندار اثرپذیر است و تأثیرات معنایی به همراه دارد. در همین راستا و پس از طرح تفاوت

1. partial/ total
2. Boas
3. Laffut

تناوب مکانی بین زبان انگلیسی و فارسی، هدف از نگارش مقاله‌ی حاضر محک این امر است که آیا با توجه به دیدگاه دستور نقش و ارجاع می‌توان تبیینی روشن از تناوب مکانی در زبان فارسی و وجود خوانش احتمالی متفاوت بین دو صورت نیز ارائه داد.

۳. دستور نقش و ارجاع

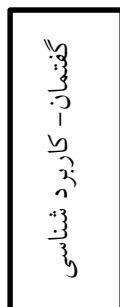
نظریه‌ی نقش و ارجاع یک نظریه نقش‌گرا است که در اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی به همت زبان‌شناسانی چون ون ولین و ویلیام فولی پایه‌گذاری شد. بنیان‌گذاران این دستور به دنبال پاسخ به دو پرسش زیر بوده‌اند:

الف. اگر یک نظریه‌ی زبانی بر اساس تجزیه و تحلیل زبان‌های غیر اروپایی مانند تاگالوگ^۱ و لاکوتا^۲ استوار گردد، به چه صورت در خواهد آمد؟

ب. نظام‌های دستوری زبان‌های مختلف چگونه تعامل میان نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی را نشان می‌دهند؟ (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱)

برهمن اساس، دستور نقش و ارجاع با تکیه بر سه بازنمود^۳ اصلی و با انگیزه‌های رده‌شناختی، به توصیف زبان پرداخته و ماهیت تعامل حوزه‌های زبانی را به خوبی روشن می‌سازد. یکی از این بازنمودها، بازنمود نحوی جهت توصیف ساختار نحوی جملات است که ساختار واقعی پاره گفتار را نشان می‌دهد. بازنمود دیگر، بازنمود معنایی برای نشان دادن ابعاد مهم معنایی در عبارات زبانی و بازنمود ساخت اطلاع است که به کارکرد ارتباطی آن مربوط می‌شود. در این بین، مجموعه‌ای از قواعد تحت عنوان «الگوریتم پیوندی^۴» وجود دارد که بازنمودهای نحوی و معنایی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و عوامل کاربردشناختی و گفتمانی نقش بسزایی در آن ایفا می‌کنند. این نظریه زبان را نظامی از کنش‌های اجتماعی-ارتباطی می‌داند؛ به طوری که بدون توجه به نقش‌های معنایی و ارتباطی امکان درک ساخت دستوری میسر نمی‌باشد (ون ولین و لاپولا، ۱۹۹۷: ۱۳). ون ولین (۲۰۰۸) این چارچوب را به صورت زیر نمایش می‌دهد:

1. Tagalog
2. Lakhota
3. representation
4. linking algorithm



باز نمود نحوی
الگوریتم پیوندی
بازنمود معنایی

شکل ۱. رابطه‌ی نحو، معنا، کاربردشناسی و گفتمان در ساختار دستور نقش و ارجاع

از آن‌جا که در این جستار تمرکز بر تبیین تناوب مکانی در زبان فارسی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع و مقایسه‌ی آن با ساخت متناظر در زبان انگلیسی است، در این قسمت تنها به توضیح بعد معنایی این نظریه بسنده و از تشریح زوایای دیگر اجتناب خواهیم کرد.

۳.۱. ساخت معنایی

در دستور نقش و ارجاع، برای نمایش بازنمایی واژگانی فعل از مفهوم نوع عمل^۱ استفاده می‌شود که توسط وندلر^۲ (۱۹۶۷) مطرح شد. بر اساس این مفهوم، افعال به چهار گروه ایستا^۳، کنشی^۴، پایا^۵ و لحظه‌ای^۶ تقسیم می‌شوند:

افعال ایستا: دانستن، دوست داشتن، خواستن، بودن، داشتن

افعال کنشی: نوشتن، رفتن، دیدن، نوشیدن، شنا کردن

افعال لحظه‌ای: ترکیدن، شکستن، منفجر شدن، کشتن، افتادن

افعال پایا: یاد گرفتن، خشک شدن، منجمد شدن، ذوب شدن

افعال ایستا موقعیت‌هایی را نشان می‌دهند که زمان نامحدود^۷ هستند. افعال کنشی بر وضعیت‌های پویایی دلالت می‌کنند که به لحاظ زمانی نامحدود می‌باشند. افعال لحظه‌ای،

1. aktionsart
2. Vendler
3. states
4. activities
5. accomplishments
6. achievements
7. atelic

تغییرات لحظه‌ای را در مورد افعال ایستا و کنشی نشان می‌دهند و یک نقطه‌ی پایان درونی^۱ دارند. افعال پایا تغییراتی را نشان می‌دهند که لحظه‌ای نیستند و تحقق آن‌ها مستلزم گذر زمان است. این نوع افعال تداومی^۲ هستند و در نتیجه‌ی انجام آن‌ها، تغییر حالتی رخ می‌دهد که دارای یک نقطه‌ی پایان است.

در دستور نقش و ارجاع (ون ولین، ۲۰۰۵: ۴۲) برای نمایش صوری گونه‌های متنوع نوع عمل، از تجزیه‌ی واژگانی (دوتی، ۱۹۷۹) استفاده می‌شود. در این نوع تجزیه، افعال ایستا و کنشی به عنوان طبقه‌های اصلی افعال در نظر گرفته می‌شوند و دیگر طبقه‌های فعل از آن‌ها مشتق می‌شوند. بر اساس این تجزیه‌ی واژگانی، در ساخت منطقی افعال ایستا، تنها محمول‌های تهی^۳ وجود دارد، اما در مورد افعال کنشی، عنصر معنایی 'do' نیز دیده می‌شود. در ساخت منطقی افعال لحظه‌ای که نمایانگر تغییرات آنی در افعال ایستا و کنشی می‌باشند، عنصر معنایی INGR وجود دارد، و در مورد افعال پایا از BECOME استفاده می‌شود بازنمایی واژگانی طبقه‌ی افعال بر پایه‌ی نوع عمل در جدول (۱) آمده است:

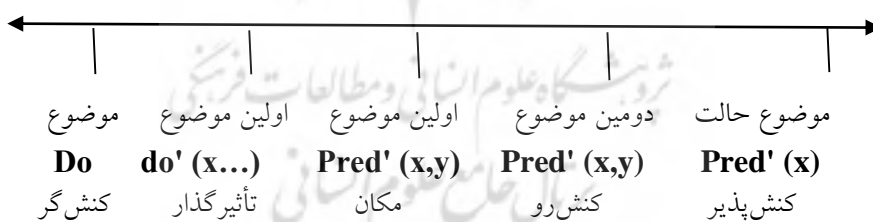
جدول ۱. بازنمایی واژگانی طبقه‌ی افعال بر پایه‌ی نوع عمل

نوع عمل	ساخت منطقی
ایستا	predicate' (x) یا (x, y)
کنشی	do' (x, [predicate' (x) یا (x, y)])
لحظه‌ای	INGR predicate (x) یا (x,y) / INGR do' (x, [predicate (x) یا (x, y)])
تک وقوعی	SEML predicate (x) یا (x,y) /SEML do' (x, [predicate (x) یا (x, y)])
پایا	BECOME predicate' (x) یا (x, y) / BECOME do' (x, [predicate' (x) یا (x, y)])
لحظه‌ای کنشی	do' (x, [predicate' ₁ (x, (y))]) & INGR predicate' ₂ (z, x) یا (y)
سببی	هر نوع ساخت منطقی: α CAUSE β / α, β

1. inherent terminal point
2. durative
3. bare predicate

۲.۳. نقش‌های معنایی

نقش‌های معنایی ارتباط بین محمول‌ها و موضوع‌های آن‌ها را نشان می‌دهند که در دستور نقش و ارجاع در سه سطح مورد بررسی قرار می‌گیرند. در سطح اول، نقش‌های معنایی فعل-ویژه آقرار دارند که از آن جمله می‌توان به دونده، کشنده و شنونده اشاره کرد. در سطح دوم، روابط معنایی آقرار دارند که همان نقش‌های معنایی خاص فیلمور (۱۹۶۸) می‌باشند و از آن جمله می‌توان به کنش‌گر^۴، ابزار^۵، کنش‌پذیر^۶ و کنش‌رو، تجربه‌گر^۷ و مانند آن اشاره کرد. سطح سوم نقش‌های معنایی تعمیم یافته^۸ یا فرانش‌های معنایی را در بر می‌گیرد که شامل دو نقش اثرگذار و اثرپذیر هستند که بر نخستین بار توسط ون ولین و فولی (۱۹۸۰) معرفی شدند. هر کدام از این فرانش‌ها در بردارنده‌ی تعدادی از نقش‌های معنایی خاص می‌باشد. اثرگذار ممکن است کنش‌گر، ابزار یا تجربه‌گر باشد در صورتی که اثرپذیر می‌تواند کنش‌پذیر، کنش‌رو یا دریافت‌کننده^۹ باشد. طبق این نظریه، این فرانش‌ها بر طبق سلسله مراتب اعطای فرانش‌های اثرگذار-اثرپذیر که در شکل (۲) آمده است، اعطا می‌شوند. در زبان‌های فاعلی-مفعولی، اثرگذار در جایگاه فاعل و اثرپذیر در جایگاه مفعول مستقیم واقع می‌شود. افعال لازم یکه ساخت منطقی آن‌ها به صورت $do'(x...)$ است فقط اثرگذار دارند و افعال لازمی که ساخت $pred'(x...)$ دارند تنها اثرپذیر دارند که در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد.



شکل ۲. سلسله مراتب اعطای فرانش‌ها یا اثرگذار-اثرپذیر (ون ولین، ۲۰۰۵: ۶۱)

1. semantic roles
2. verb-specific semantic roles
3. thematic relations
4. agent
5. instrument
6. patient
7. experiencer
8. generalized semantic roles
9. receiver

مفعول اولیه و ثانویه

از نظر درایر (۱۹۸۶)، زبان‌های دنیا به لحاظ جایگاه و نقش معنایی دو گروه اسمی موجود در ساخت دو مفعولی به سه دسته تقسیم می‌شوند. در زبان‌های موسوم به کنایی^۲، هدف^۳ همان نشانه‌ای را دارد که کنش‌پذیر دارد اما پذیرنده دارای نشانه‌ی متفاوتی است. در این زبان‌ها، مجموعه‌ی «هدف + کنش‌پذیر» را مفعول اولیه^۴ و پذیرنده را مفعول ثانویه^۵ می‌خوانند. در دسته‌ای دیگر از زبان‌ها، «پذیرنده + کنش‌پذیر» دارای نشانه‌ای یکسان بوده و هدف نشانه‌ای دیگر می‌گیرد. در این زبان‌ها، پذیرنده یا کنش‌پذیر مفعول مستقیم و هدف مفعول غیرمستقیم نامیده می‌شود. اما، در زبان‌های دیگری مانند انگلیسی و فارسی^۶ هم تمایز مفعول اولیه و ثانویه در ساخت‌های (۳-الف) و (۴-الف) و هم تمایز مفعول مستقیم^۷ و غیرمستقیم^۸ در ساخت‌های (۳-ب) و (۴-ب) وجود دارد.

بدین ترتیب، در زبان‌های فارسی و انگلیسی که اساساً از نوع مفعول مستقیم- غیرمستقیم هستند، صورت جملاتی چون (۳-الف) و (۴-الف) صورت بی‌نشان و جملاتی چون (۳-ب) و (۴-ب) صورت نشان‌دار هستند:

۳.الف) I gave the book to her.

ب) I gave her the book.

۴. الف) من ماکارونی را به بچه‌ها دادم.

ب) من بچه‌ها را ماکارونی دادم.

به همین ترتیب، در مورد جملاتی چون (۲-ب) که برای سهولت ارجاع در (۵) نیز آمده‌اند، «کامیون» مفعول اولیه و «میوه» مفعول ثانویه است.

۵. کارگرها کامیون رو میوه بار زدند.

1. Dryer
2. ergative
3. goal
4. primary object
5. secondary object

۶. البته مفعول اولیه/ ثانویه در زبان فارسی بسیار نادر است.

7. direct object
8. indirect object

ون ولین و لاپولا (۱۹۹۷) مفعول ثانویه را «موضوع مرکزی غیرفرانقش» نامیده‌اند و دو دیدگاه در دستور نقش و ارجاع در مورد تناوب موضوع اولیه و موضوع مستقیم بیان می‌کنند که یکی بر اساس جاندار و دیگری دومین موضوعی است که در سلسله مراتب اثرگذار-اثرپذیر وجود دارد. در ادامه با تکیه بر رویکرد دوم به تبیین ساخت تناوب مکانی در زبان فارسی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه نحوه‌ی انتخاب فرانقش اثرپذیر در ایجاد این ساخت دخیل است.

۴. تناوب مکانی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع

به منظور تبیین تفاوت معنایی موجود در ساخت معکوس و مستقیم حاصل از تناوب مکانی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع، دو رویکرد عمده مطرح است: رویکرد اول، رویکرد واژگانی راپاپورت و لوین (۱۹۸۸) و آرانویش و رانر^۱ (۲۰۰۱) است مبنی بر اینکه دو ساخت مذکور در تناوب مکانی از نظر معنایی به یکدیگر مربوط هستند اما بازنمودهای متفاوتی دارند. رویکرد دوم، رویکرد بورر^۲ (۱۹۹۴) و آراد^۳ (۱۹۹۶) است که بنا بر آن تغییرات نحوی عامل ایجاد تفاوت معنایی موجود بین این دو ساخت می‌شود، و اینکه کدام موضوع مفعول مستقیم واقع شود بر معنای موضوع مکان تأثیر می‌گذارد.

۴. ۱. تناوب مکانی در رویکرد واژگانی

در دستور نقش و ارجاع، ساخت منطقی فعل‌های گذاشتنی به ترتیب زیر است:

[do' (x, Ø)] CAUSE [BECOME be – loc' (y, z)]

همان‌طور که پیشتر نیز گفتیم، ساخت جمله در این دسته از افعال دارای دو موضوع فرانقشی و یک موضوع غیرفرانقشی است.

موضوع فرانقش اول همان X در ساخت منطقی است که به صورت فاعل ظاهر شده و مطابقه فعل را رقم می‌زند. فرانقش دوم و موضوع غیرفرانقشی نیز بسته به ساخت مورد نظر یکی از

1. Aranovich and Runner
2. Borer
3. Arad

موضوعات کنش‌رو (Z) و مکانی (y) است. در ساخت مستقیم، موضوع انتقالی همان کنش‌رو است و در نتیجه رخداد عمل تغییرحالتی در آن حاصل نمی‌شود. بر طبق الگوریتم ارتباط بین نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی در دستور نقش و ارجاع، نقش معنایی کنش‌رو باید دارای یک جایگاه نحوی باشد که این جایگاه مفعول مستقیم است. در این دستور، چنین ارتباطی با اعطای فرانش‌ها ممکن می‌شود. افعال متعدی دو فرانش‌ها اثرگذار و اثرپذیر می‌گیرند. این فرانش‌ها بر طبق سلسله مراتب اعطای فرانش‌های اثرگذار-اثرپذیر که در شکل (۲) آمده است، اعطا می‌شوند. در مورد افعال متعدی سه ظرفیتی که دارای تناوب مکانی هستند و ساخت منطقی جملات آن‌ها به صورت (۶) است، اولین موضوعی که 'do می‌گیرد نقش اثرگذار و دومین موضوع محمول 'be-loc نقش اثرپذیر دارد.

آندرسون (۱۹۷۱)، با توجه به نمونه‌ی (۱) به اثر کلی / جزئی در زبان انگلیسی اشاره نموده و بر این باور است که موضوعی که به عنوان گروه اسمی بی‌نشان بیان می‌شود مستلزم خوانش کلی است و به طور کامل تحت تأثیر رویداد فعل قرار می‌گیرد، اما موضوعی که به صورت مفعول حرف اضافه بیان شود تعبیر جزئی دارد. از نظر وی، جمله‌ی اول در مثال (۱) به این معنا است که کل میوه بار کامیون شده است و جمله‌ی دوم در این مثال متضمن این است که کامیون کاملاً پر شده است. در ادامه، ابتدا با پیش‌فرض وجود خوانش کلی در ساخت معکوس تناوب مکانی در زبان فارسی، به تبیین تناوب مکانی در رویکرد واژگانی می‌پردازیم. سپس، با اشاره به چند نمونه‌ی ناقص خوانش کلی و طرح چالش‌های موجود، تبیین غیرواژگانی را ارائه می‌دهیم.

با استناد به کایلوایت (۲۰۰۸) که معتقد به وجود خوانش کلی در ساخت معکوس تناوب مکانی در زبان‌های مورد مطالعه‌ی خود بود، ساخت منطقی جمله‌ای با ساخت معکوس چون «کارگرها کامیون رو میوه بار زدند.» در زبان فارسی به ترتیب زیر است:

7. [*do'*(x, \emptyset) CAUSE [BECOME *be - loc'*(y, z)]] CAUSE [BECOME *full - of* (z)' (y)]

و این بدان معناست که X کاری انجام می‌دهد که «میوه» (Z) توی «کامیون» (y) بار زده شود و باعث شود که کامیون (y) پر از «میوه» (Z) شود.

اما از آنجا که دو صورت معکوس و مستقیم در تناوب مکانی باید یک نمود زیر ساختی داشته باشند، کایلوایت (۲۰۰۸)، ساخت زیر را برای افعال تناوبی گذاشتنی از این قبیل پیشنهاد می‌کند:

$$8. \alpha = [\beta = [do'(x, \emptyset)]CAUSE [BECOME (y = be - loc'(y, z))]CAUSE [(\delta = BECOME (\epsilon = full - of(z)'(y)))]]$$

در این ساختار، α به کل ساخت منطقی، β به ساخت منطقی جمله مستقیم سه ظرفیتی، ϵ به ساخت منطقی جمله مستقیم دو ظرفیتی، δ به وجود تعبیر کلی در تناوب مکانی و در نهایت ϵ به حالت نتیجه اشاره دارد. البته، می‌توان محمول ϵ را به صورت full-of' (y, z) هم بازنویسی کرد که به نوعی برعکس ساخت منطقی اولیه است. این نکته مؤید نظر بورر (۱۹۹۴) و آراد (۱۹۹۶) است مبنی بر اینکه بنا بر معنای درونی جملات نمی‌توان ترتیب ثابتی از موضوعات آن‌ها به دست داد.

۹. الف) بیمار پماد را روی محل سوختگی مالید.

ب) بیمار محل سوختگی را پماد مالید.

$$10. \alpha = [\beta = [do'(bimar, \emptyset)]CAUSE [BECOME (y = be - loc'(mahal - e suxtegi, pomad))]CAUSE [(\delta = BECOME (\epsilon = full - of'(mahal - e suxtegi, pomad)))]]$$

در این ساخت «محل سوختگی» که موضوع مکان است، اثرپذیر نشاندار است. جمله (۶-ب) به این معناست که کل سطح محل سوختگی آغشته از پماد شده است، اما جمله (۶-الف) الزاماً به این معنا نیست. همچنین، در جمله‌ی (الف) پماد مشخص، معرفه و دارای فردیت است اما در (ب) چنین نیست.

در تبیین واژگانی تناوب مکانی در مورد زبان فارسی، دو مسأله مطرح می‌گردد:

اول اینکه اگر موضوع انتقالی در ساخت معکوس تناوب مکانی، یک مشارکت‌کننده‌ی بی‌نشان، اسم جنس و غیرارجاعی است، می‌تواند بخشی از فعل مرکب قلمداد شود که در فعل منضم شده است (دبیرمقدم، ۱۳۷۴). اما مقایسه‌ی جملات (۲-ب) و (۹-ب) نشان می‌دهد که به فرض درستی وجود انضمام بین عنصر اسمی بی‌نشان و گروه فعلی، باز این دو ساخت متفاوت هستند. در جمله‌ی (۲-ب)، «بار زدن» خود از دو بخش اسم بی‌نشان و فعل سبک تشکیل شده است و افزودن یک عنصر اسمی بی‌نشان و غیرارجاعی به یک فعل انضمامی و

تشکیل یک گروه فعلی انضمامی دیگر چندان بسامد ندارد^۱ در حالی که در (۹-ب) «پماد مالیدن» یک فعل معمول انضمامی تلقی می‌گردد.

مسئله‌ی دیگر این است که چنانچه در بخش پیشینه نیز مطرح گردید، صفری و کریمی دوستان (۱۳۹۰) معتقدند که اثرکلی را نمی‌توان فصل مشترک تمام موضوع‌های مکانی دانست که نشانه‌ی «را» می‌گیرند. آن‌ها با ارائه‌ی نمونه‌هایی از قبیل جمله‌ی (۱۱) و عدم تطابق اثر کلی با دانش فرد از جهان خارج نشان دادند که ساخت‌های حاصل از تناوب مکانی در زبان فارسی همیشه دارای اثر کلی / جزئی نبوده و در نتیجه وجود محمول E در ساخت منطقی این جملات در زبان فارسی نادرست است.

۱۱. الف) خیاط دکمه‌ها را به لباس دوخت.

ب) خیاط لباس را دکمه دوخت. (۱۳۹۰: ۹۲)

در بخش نهایی این جستار سعی می‌گردد، با رفع مشکلات رویکرد واژگانی به تبیین ساخت مورد نظر در چارچوب مذکور بپردازیم.

۴. ۲. تناوب مکانی: انتخاب نشاندار اثرپذیر

دستور نقش و ارجاع، تناوب مکانی در زبان‌های مورد بررسی را نوعی انتخاب نشاندار اثرپذیر می‌داند. (ون ولین و لاپولا، ۱۹۹۷) در این رویکرد، اولین موضوع از سمت راست در

۱. ممکن است این سؤال مطرح گردد که اگر «پماد» در «پماد مالیدن» مفعول انضمامی است، «میوه» در «میوه بار زدن» هم انضمامی است. یک استدلال می‌تواند این باشد که هر دو می‌توانند یک گروه اسمی مرکب تشکیل دهند:

الف. میوه بار زدن کامیون‌ها ۲ ساعت طول کشید.

ب. از پماد مالیدن بدم میاد.

شاید بتوان چنین ترکیبی را نیز یک ساخت انضمامی در نظر گرفت اما با توجه به اینکه افعال انضمامی در یک پیوستار قرار دارند تنها با استناد به یک استدلال نمی‌توان به انضمامی بودن این ساخت حکم داد و توجه به این موضوع نیازمند پژوهش بیشتر است که در حجم این جستار نمی‌گنجد. به نظر می‌رسد که تفاوتی بین دو ترکیب «میوه بار زدن» و «پماد مالیدن» وجود داشته باشد. اگر «میوه» در «میوه بار زدن» یک مفعول ثانویه است دیگر نمی‌تواند مفعول انضمامی باشد زیرا مفعول ثانویه در لایه‌ی مرکز و اسم بی‌نشان در ساخت فعل انضمامی جزء محمول و در هسته قرار دارد. بر این اساس، در این مقاله، تنها اسم غیرارجاعی «پماد» در (۹-ب) مفعول انضمامی در نظر گرفته می‌شود. در کتاب ون ولین و لاپولا (۱۹۹۰) از چنین مفعول‌های منضم شده‌ای تحت عنوان *inherent argument* نام برده می‌شود که در ساخت منطقی به عنوان یک موضوع غیرارجاعی نمایش داده می‌شوند و در ساخت نحوی به محمول متصل می‌شوند.

شکل (۲)، انتخاب بی‌نشان اثرپذیر است. بنابراین، با توجه به ساخت منطقی مذکور در بخش پیشین، موضوع y در تناوب مکانی، یعنی همان موضوع مکان، اثرپذیر واقع می‌شود. اما اگر ساخت منطقی جمله‌ای با فعل گذاشتنی را به صورت زیر در نظر بگیریم، موضوع مکان که اولین موضوع گزاره $\text{be-loc}'(y,z)$ است فرانش اثرپذیر می‌گیرد که این یک انتخاب نشاندار است.

$$12. \alpha[\text{do}'(x, \emptyset)]\text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(y,z))]=$$

به عنوان مثال، ساخت منطقی جمله (۲-الف) و (۲-ب) به صورت زیر است:

$$13. \alpha = [\text{do}'(\text{kârgar} - \text{hâ}, \emptyset)]\text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(\text{kâmiyun}, \text{mive}))]$$

در این ساخت، اگر «میوه» به عنوان اثرپذیر انتخاب گردد، «میوه» مفعول مستقیم و «کامیون» مفعول حرف اضافه می‌شود و حاصل جمله‌ی (۲-الف) خواهد بود، اما اگر «کامیون» به صورت نشاندار به عنوان اثرپذیر گزینش شود، «کامیون» مفعول اولیه و «میوه» مفعول ثانویه است و جمله‌ی «کارگرا کامیون رو میوه بار زدند» را خواهیم داشت که در آن «کامیون» نقش اثرپذیر دارد. همان‌طور که در بخش پیشینه نیز آمد، لازار (۱۹۸۲) و روشن (۱۳۷۷) نیز ادعا می‌کنند که تظاهر موضوع مکان به صورت گروه اسمی همراه با «را» الزاماً به معنای خوانش کلی موضوع مکان است. اما، کریمی دوستان و صفری (۱۳۹۰) ادعا می‌کنند که مکان آن‌گاه که به صورت گروه اسمی بیان می‌شود مفهوم بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتن توسط رویداد را انتقال می‌دهد، و موضوع انتقالی نیز چنانچه همراه با «را» به کار رود می‌تواند خوانش کلی یا جزئی داشته باشد. در همین راستا، ادعای نویسندگان این مقاله بر این است که در نمونه‌های معادل (۲) در زبان فارسی خوانش کلی وجود دارد، اما وجود این خوانش مطلق نیست، به گونه‌ای که چنین مفهوم ضمنی در برخی از بافت‌ها تأیید نمی‌گردد.

(۱۴) الف. کارگرا میوه راتوی کامیون بار زدند (اما کامیون آن‌قدر بزرگ نبود که همه‌ی

میوه‌ها در آن جا شود).

ب. کارگرا کامیون رو میوه بار زدند (اما میوه‌ها آن قدر نبود که کل کامیون را پر کند).

به نظر می‌رسد که گنجاندن خوانش کلی/جزئی در ساخت منطقی نیازمند بازنگری است.^۱ در ادامه پس از ذکر نمونه‌های بیشتر، نشان می‌دهیم که ساخت منطقی صورت‌های نشان‌دار و بی‌نشان تناوب مکانی به صورت (۱۲) است، اما چنین ساختار منطقی یک مفهوم ضمنی^۲ با خود دارد و آن خوانش کلی فرانش اثرپذیر است. اما در برخی موارد بافت‌های زبانی یا غیرزبانی و دانش از جهان خارج مانع از عملکرد این مفهوم ضمنی می‌شوند. جملات (۱۵) و (۱۷) ر در نظر بگیرید. این جملات نیز دارای ساخت منطقی مشابهی هستند:

۱۵. الف) علی عکس رنگی به دیوار اتاقش چسبانده است.

ب) علی دیوار اتاقش را عکس رنگی چسبانده است.

16. $\alpha = [\text{do}'(\text{Ali} \cdot \emptyset)] \text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(\text{divâr} - \text{e otâq}, \text{aks} - \text{e rangi}))]$

۱۷. الف) کیمیا رنگ رو به دیوار پاشید.

ب) کیمیا دیوار رو رنگ پاشید.

18. $\alpha = [\text{do}'(\text{kimiyâ} \cdot \emptyset)] \text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(\text{divâr} \cdot \text{rang}))]$

در مقایسه با ساخت‌های معادل در زبان انگلیسی، «علی» و «کیمیا» اثرگذار و «دیوار اتاقش» و «دیوار» اثرپذیر نشاندار در دو ساخت منطقی (۱۶) و (۱۸) هستند. نظریه دستور نقش و ارجاع یک نظریه نقش‌گرا و بافت-محور است و در نتیجه ساختار لایه‌ای و منطقی جملات در پیوند با بافت مورد نظر تعیین می‌گردد. بدین ترتیب، اگر موضوع انتقالی در جملات (۱۷) در یک بافت معین، یک موضوع مشخص و ارجاعی باشد، ساختار منطقی آن به صورت (۱۸) خواهد بود اما اگر این اسم در بافتی دیگر، غیرارجاعی و اسم جنس باشد، آن‌گاه فعل انضمامی «رنگ پاشیدن» داریم که در مورد آن ساختار منطقی به صورت زیر است:

19. rang pâšid (kimiyâ, divâr)

۱. ون ولین (بحث حضوری) نیز معتقد است که در مورد تناوب مکانی در زبان انگلیسی نیز چنین خوانش کلی/جزئی در بافت‌هایی مشابه تأیید نمی‌گردد.

در این ساخت دو موضوعی، تنها یک موضوع می‌تواند به عنوان اثرپذیر انتخاب شود و آن «دیوار» است.

ساخت منطقی جمله‌ی (۱۵-ب) به صورت (۱۶) است. همان‌طور که پیشتر گفتیم، مفهوم ضمنی چنین ساختار منطقی این است که به کل دیوار عکس رنگی چسبانده شده است، اما این مفهوم می‌تواند با توجه به دانش فرد از جهان خارج و بسته به شرایط بافت زبانی و غیرزبانی خاص اعمال نشود. در این جمله، نیز تصور این‌که علی‌کل دیوار را از کاغذ رنگی پر کرده باشد دور از ذهن اما ممکن است. به نظر می‌رسد که اعمال این مفهوم ضمنی در مورد نمونه‌ی (۱۷-ب) ممکن‌تر باشد اما در مورد این جمله نیز می‌توان بافتی را در نظر گرفت که در آن تنها یک قسمت از دیوار رنگ پاشیده شده است.

به طور خلاصه باید گفت که اسم بی‌نشان قبل از فعل در ساخت معکوس تناوب مکانی در زبان فارسی بسته به بافت به دو صورت بیان می‌گردد. این اسم یا مفعول ثانویه است و به عنوان موضوع در لایه‌ی مرکز قرار می‌گیرد و یا اسم غیرارجاعی منضم شده به فعل است که جزئی از محمول تلقی شده و در لایه‌ی هسته می‌آید. ساخت منطقی گونه‌ی نشان‌دار (ساخت معکوس) در تناوب مکانی به صورت (۱۲) است. چنین ساختاری دارای خوانش کلی/جزئی موضوع مکانی است اما این مفهوم ضمنی مطلق نیست و اعمال آن ممکن است بسته به دانش فرد از جهان خارج و در بافت‌های خاص مسدود گردد.

اینجا است که اثر معنایی که کایلوایت (۲۰۰۸: ۳۵۰) از آن صحبت نموده است را تکمیل می‌نماییم:

«اثر معنایی انتخاب نشان‌دار اثرپذیر: اگر موضوعی انتخاب نشان‌دار اثرپذیر در یک ساخت منطقی باشد، به صورت اثرپذیر بی‌نشان تعبیر می‌گردد. به عبارت دیگر، اثرپذیر نشان‌دار هم حداقل یکی از ویژگی‌های «تحت تأثیر بودن»، «تغییر حالت» و «کنش‌رو افزایشی بودن» را دارد. این اثر تنها در بافت‌هایی قابل اعمال است که بافت جمله یا دانش از جهان خارج مانع از اعمال آن نشود.»

بنابراین، انتخاب نشان‌دار موضوع مکان در ساخت معکوس تناوب مکانی ممکن است در بافت‌های خاص با یک تعبیر کلی همراه بشود که این تعبیر حاکی از اثر معنایی است که این

انتخاب به بار آورده است و باعث شده تا موضوع مکان ویژگی‌های « تحت تأثیر بودن»، « تغییر حالت»، «کنش‌رو افزایشی بودن»، «مبتدا بودن» یا «کانون تقابلی بودن» را بگیرد.

۶. نتیجه‌گیری

در زبان فارسی، فعل‌های مکانی گذاشتنی که ناظر بر قراردادن اشیاء و مواد بر روی یک سطح یا درون ظرف هستند، می‌توانند در تناوب مکانی شرکت کنند. در این مطالعه، ساخت مستقیم و معکوس تناوب مکانی در این زبان، از دیدگاه دستور نقش و ارجاع و با ارائه دو رویکرد عمده مورد بررسی قرار گرفت. رویکرد واژگانی را نمی‌توان کاملاً متفاوت از انتخاب نشاندار اثرپذیر دانست زیرا در هر دو رویکرد با استناد به ساخت منطقی جملات، اصولی در اعطای فرانش‌های اثرگذار و اثرپذیر ارائه می‌گردد. با این وجود، رویکرد دوم به مراتب اقتصادی‌تر از رویکرد اول است و می‌تواند نحوه‌ی ایجاد دو ساخت مربوط را نیز تبیین نماید. و یکی از این دو موضوع به صورت اثرپذیر نشاندار انتخاب می‌گردد. بر این اساس، با ارائه مثال‌هایی از زبان فارسی نشان دادیم که در ساخت متعدی مربوطه دو گروه اسمی انتقالی و مکانی وجود دارد که هر دو برای گرفتن نقش اثرپذیر با یکدیگر در رقابت هستند. در ساخت معکوس تناوب مکانی، موضوع مکانی به صورت نشاندار فرانش اثرپذیر می‌شود اما این انتخاب در صورت وجود فعل انضمامی به یک گزینه محدود می‌شود و نشانداری انتخاب برای آن‌ها خنثی می‌گردد.

کتابنامه

۱. دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۴). فعل مرکب در زبان فارسی، ۱، ۱۲، و ۲: ۲-۴۶.
۲. روشن، بلقیس. (۱۳۷۷). معنی‌شناسی واژگانی: طبقه‌بندی فعل‌های فارسی. پایان نامه دکتری دانشگاه تهران.
۳. صفری، علی. (۱۳۹۵). تناوب مکانی در زبان فارسی: رویکردی ساختمند، نشریه‌ی پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۶، ۱۱: ۳۵-۵۸.
۴. کریمی دوستان، غلامحسین و علی صفری. (۱۳۹۰). اثر کلی / جزئی در تناوب مکانی زبان فارسی، پژوهش‌های زبانشناسی، ۳، ۱: ۷۷-۱۰۰.

5. Anderson, S. R. (1977). Comments on the paper by Wasow. P. Culicover. (eds). *Formal Syntax*, 361-77. New York: Academic Press.
6. Arad, M. (1996). A minimalist view of the syntax-lexical semantic. UCL Working Papers in Linguistics 8. London: Department of Phonetics and Linguistics, University College London. 215-242.
7. Aranovich, R. & J. F. Runner (2001). Diathesis alternations and rule interaction in the lexicon. In Megerdumian, K. and L.A. Bare (eds). *WCCFL 20 Proceedings*. Somerville, M.A. Cascadilla Press, 15-28.
8. Beavers, J. (2010). On affectedness. *Natural Language and Linguistic Theory*, 9, 10-30.
9. Boas, H.C. (2009). Verb meanings at the crossroads between higher-level and lower-level constructions. *Lingua*, 10, 101-136.
10. Borer, H. (1994). On the projection of arguments. Benedicto'E lenaf Runri., Jeffrey (eds.): *Functional Projectors' Amherst: GSLA'* 19-47.
11. Dowty, D. (1979). *Word Meaning and Montague Grammar*. Dordrecht: Reidel.
12. Dowty, D. (2000). The fallacy of argument alternation. Ravin, Y and C. Lacock. (eds). *Polysemy*, 111-128. Oxford: Oxford University Press.
13. Dryer, M. S. (1986). Primary objects, secondary objects, and antitativity. *Language* 62:808-45.
14. Fillmore, C. J. (1968). The case for case. E. Bach and R.T. Harms. (eds.) *Universals in Linguistic Theory*, 1-88, New York: Holf, Reinhart and Winson.
15. Kailuweit, R. (2008). A RRG description of locative alternation verbs in English, French, German and Italian. In R. Kailuweit, B. Wiemer, E. Staudinger, and R. Matasovic' (eds.), *New Application of Role and Reference grammar: diachrony, Grammaticalization, Romance Languages*, 328-355. Newcastle: Cambridge Scholars.
16. Laffut, A. (2006). Three- participant construction in English: a functional-cognitive approach to caused relations. Amsterdam: John Benjamins.
17. Lazard, A. (1982). Le morpheme ra en Persian et les relations actanciennes. *Bulletin de la Societe deLinguistique de Paris*, 73.1, 177-208.
18. Levin, B. and M. Rappaport (2005). *Argument Realization*. Cambridge: Cambridge University Press.
19. Pinker, S. (1989), *Learnability and Cognition: The Acquisition of Argument Structure* Cambridge: MIT press.
20. Van Valin Jr. R. D. (2005). *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge University Press.
21. Van Valin Jr. R. D. (2007). The Role and Reference Grammar Analysis of Three-Place Predicates. *Suvremena lingvistika*.63 (1):31-63.
22. Van Valin Jr. R. D. and R. J. Lapolla (1997). *Syntax: Structure, Meaning and Function*. Cambridge etc: Cambridge University Press.
23. Van Valin Jr. R. D. and W. A. Foley (1980). "Role and Reference Grammar". E. Moravcsik & J.R. Wirth, (eds.), *Current Approaches to Syntax*, New York: Academic Press, 329-52.
24. Vendler, Z. (1967). *Linguistics in Philosophy*. Ithaca: Cornell University press.